



شورشهای منطقی | دنباله درها | پنجم

رهیلن از قفس پولادین!

میشل لوی | ع ج روفوس





صفحه‌ی ثابت منیفست

شورشهای منطقی بیان آزاد بلوردهتها و سیاست زیستی خود را قریانی عنوان رتبه یا مجوز نمی سازد-
انتشار مطلب در شورشهای منطقی هیچ امتیازی نیست-
شورشهای منطقی، ضمن ریشخند آنانی که داعیه‌ی بی طرفی در سیاست‌اند بلوردهتها سیاسی خود را از
می‌نهد و بر کلی بودن امر سیاسی پای می‌فشرد-
شورشهای منطقی در زمان نقد پوزبند نمی‌بندد و در شنیدن، واگوبه و پاسخ به آن نیز پنبه‌ی در گوش یا
لرزشی بر دست ندارد-
شورشهای منطقی مهاجم نیست اما تا موضع دفاع هم پا پس نمی‌کشد-
شورشهای منطقی پنبه‌ی نوشتار همگان است-
شورشهای منطقی خود را در قبول یا رد نوشتار از هر کس، با هر نام حقیقی و مستعار آزاد می‌داند اما خود را در
جرح و تعدیل نوشتار دریافتی به هیچ روی محق نمی‌داند-
شورشهای منطقی با انحصار در دانش می‌ستیزد و بازگویی شورشهای منطقی به هر شکل آزاد است-

رهیدن از قفس پولادین!
میشل لوی | ع-ج- روفوس

”

مقدمه‌ی «شورش‌های منطقی»

آنچه در پی می‌آید، نخستین فصل کتاب میشل لووی با عنوان «ستاره‌ی صبحگاه» است- پیش از این، قسمت‌هایی از این متن در شماره‌های چهارم، پنجم و ششم شورش‌های منطقی منتشر شده است- میشل لووی در این کتاب به بررسی جنبش‌های هنری نوین (سوررنالیسم و موقعیتگرایی) و تعامل آنان با انکاره‌های سیاسی (مارکسیسم و آنارشیزم)، و همگرایی این دو ساحت اندیشه با آرمان و آرمانشهر می‌پردازد- «رهیدن از قفس پولادین!» نخستین مقاله از مقالات این کتاب است که در آن، میشل لووی سوررنالیسم را موضوع بررسی‌های خود قرار داده است- شورش‌های منطقی به مرور تمامی مقالات و فصول این کتاب را هم در «مجله‌ی شورش‌های منطقی» و هم در مجموعه‌ی «دنباله‌دارها» ترجمه و منتشر خواهد کرد-

“



کی ژنرار - حرف G مانند کارکاننوا در ایستگاه سن لازار

سوررنالیسم یک مکتب ادبی-هنری نیست و هیچ‌گاه نبوده است؛ جنبشی است از روح شورشی انسان و تلاشی چشم‌گیر برای بازگونه کردن و باز-افسونی جهان: تلاشی برای استقرار دوباره‌ی ابعاد «افسون‌شده»ی موجود در قلب وجود آدمی- شعر، شور، عشق‌های جنون‌آمیز، تخیل، جادو، اسطوره، امر بدیع، رویا، شورش، ایده‌های آرمان‌شهری- که به واسطه‌ی تمدن و ارزش‌های آن ریشه‌کن شده‌اند. به بیانی دیگر، سوررنالیسم اعتراضی است به عقلانیت تنک، تجاری‌ساختن زندگی، خرداندیشی، و واقع‌گرایی خسته‌کننده‌ی جامعه‌ی پول‌محور صنعتی ما. مطالبه‌ی آرمان‌شهری و انقلابی «تحول در زندگی» است؛ یک ماجراجویی که در آغاز روشنفکرانه و شورانگیز، سیاسی و جادویی، شاعرانه و نمایش‌گونه بود. سوررنالیسم در ۱۹۲۴ آغاز شد و تا امروز ادامه یافت.

همان‌طور که ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی به تاکید نوشته است، امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که برای‌مان به قفس پولادینی حقیقی مبدل شده است که برخلاف خواست‌مان محدودمان می‌کند؛ ساختاری جسمیت‌یافته و بیگانه‌شده که ما را در مقام افراد، با همان تاثیرگذاری یک زندان، در چمبره‌ی قوانین نظام عقلانیت و سرمایه‌داری محبوس می‌کند. سوررئالیسم برای ما ابزاری افسونی است که می‌توانیم با آن میله‌های این زندان را در هم شکنیم و آزادی‌مان را دیگر بار به چنگ آوریم. اگر، آن‌گونه که وبر می‌گوید، این تمدن، کیهانی قابل احصاء است - یا جهانی با روح محاسبات عقلانی - پس سوررئالیسم دقیقاً همان ابزاری است که به ما اجازه می‌دهد رشته‌های این تار عنکبوت ریاضیاتی را از هم بگسلیم.

بسیاری از مواقع، سوررئالیسم به نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و مجموعه‌ای از اشعار فروکاسته می‌شود. بی‌شک، سوررئالیسم تمامی این تجلیات را دارد، اما در واقعیت خود جایی دست‌نیافتنی، فراتر از ادراک منطقی ستایش‌گران، حراجی‌ها، مجموعه‌داران، بایگانی‌ها، یا پژوهشگران قرار می‌گیرد. سوررئالیسم فراتر از همه موقعیتی خاص از ذهن است؛ موقعیت نافرمانی، نفی و شورش، که قدرتی مثبت، اروتیک و شاعرانه را از اعماق ناهشیار بر می‌کشد؛ مگاک تمنیات و چاه جادو که در اعماق آن، موسیقی سیمایی تخیل را می‌توان باز یافت. برای سوررئالیسم، این تحول ذهنی نه تنها در «آثاری» که در موزه‌ها و کتابخانه‌ها یافت می‌شوند، که به همان اندازه در بازی‌ها، قدم‌زدن‌ها، نگره‌ها و فعالیت‌ها نیز حضور دارد. ایده‌ی سوررئالیستی پرسه‌زنی ناخودآگاه یا بی‌هدف نمونه‌ای عالی از این نگاه است.

اجازه بدهید برای ادراک دلالت‌های ویران‌گر این بی‌هدفی به ماکس وبر بازگردیم. به اعتقاد او، جوهره‌ی تمدن مدرن غربی عمل بر اساس غایات عقلانی است، عقلانیت منفعت‌گرا. این عقلانیت ابزاری به تمام وجوه زندگی در جامعه‌ی ما نفوذ می‌کند و هر حرکت، هر فکر و هر جنبه‌ای از رفتار ما را شکل می‌دهد. شکل حرکت کردن افراد در خیابان‌ها یک نمونه از این تاثیر است. هرچند افراد به اندازه‌ی مورچه‌های قرمز درگیر نظامی خشک و خشونت‌بار نیستند، اما حرکات آنان تقریباً به تمامی برای دست‌یابی به اهدافی عقلانی انجام می‌گیرند. مردم همیشه در حال رفتن به «جایی» هستند، برای انجام «کسب و کاری» عجله دارند، یا در مسیر رفتن به محل کار خود هستند یا در حال بازگشت به خانه. هیچ چیز در این حرکت براونی توده‌های آدم‌ها بی‌حساب نیست.

از سوی دیگر، پرسه‌های بی‌هدف در آن شکلی که مورد استفاده‌ی سوررئالیست‌ها و موقعیت‌گرایان قرار می‌گیرد، گشت و گذاری است فرح‌بخش و کاملاً بیرون از قلمرو عقلانیت ابزاری. آن‌گونه که گی دوبور مشاهده کرده است، آنانی که این بی‌هدفی را تجربه می‌کنند، «برای بازه‌ای کوتاه یا طولانی از عقلانیت خود در این سو و آن سو رفتن‌ها و رفتارهای معمول چشم می‌پوشند؛ به خود فرصت می‌دهند تا افسون جاهایی که کشف می‌کنند، و نیز ملاقات‌هایی که بودن در آن مکان‌ها فرصت روی‌دادن‌شان را ایجاد می‌کند، راهنمایشان باشد».

در صورت سرخوش و هتاک خود، بی‌هدفی از تقدیس‌شده‌ترین مبانی سرمایه‌داری مدرن، با قوانین آهنین فایده‌گرایی و حضور همیشگی قواعد عقلانیت فایده‌گرا می‌گسلد. بی‌هدفی می‌تواند به واسطه‌ی ارزش‌های جادویی این نقطه‌ی گسست مطلق، این ترک کردن همه‌چیز، می‌تواند به گذاری از سرزمین آزادی مبدل شود که تنها قطب‌نمای آن بخت است.

از وجوهی خاص، بی‌هدفی می‌تواند میراثی به جا مانده از پرسه‌زنی‌های بی‌هدف قرن نوزدهم باشد. همان‌گونه که والتر بنیامین در پروژه‌ی پاساژهای خود نشان می‌دهد، تنبلی یا رخوت پرسه‌زن «اعتراضی به تقسیم کار» است. اما به هر روی، بر خلاف پرسه‌زن، «آن کس که بی‌هدفی را تجربه می‌کند» دیگر در بند بت‌وارگی کالا یا رانه‌ی خرید نیست؛ هرچند ممکن است «شیء مکشوفی» را در مغازه‌ای بخرد یا وارد کافه‌ای بشود. او



شلکتر دووال- بازگشت نامرئی کبیر

مسحور درخشش ویتترین مغازه‌ها و نمایش‌های آن‌ها نیست، او در جستجوی چیز دیگری است. بی‌هدف و بی‌غایت: دو واژه‌ای که مبین معنای عمیق بی‌هدفی است؛ کنشی که قادر است بلافاصله و به طرزی مرموز معنای آزادی را برای ما اعاده کند. این تجربه‌ی آزادی حس مبهمی از اوج‌گیری را ایجاد می‌کند، یک «حالت خلسه». تجربه‌ای است که رویه‌ی پنهان واقعیت‌های بیرونی را آشکار می‌سازد؛ و نیز رویه‌های پنهان واقعیت‌های درونی خودمان را. خیابان‌ها، چیزها، رهگذران، ناگهان از قوانین پولادین عقلانیت می‌رهند، و در پرتو نوری نو، غریب، آزارنده و گاه مضحک می‌شوند. گاهی احساس اضطراب را بر می‌انگیزند و گاه احساس شادی و شغف.



آلبر مارنسن - بدون عنوان

آن گونه که گی دوبور می‌نویسد، همه چیز ما را وا می‌دارد تا ایمان بیاوریم «آینده، تغییرات بازگشت‌ناپذیری را در رفتار و ساختار جامعه‌ی معاصر تسریع خواهد کرد. روزی ما شهرهایی را طراحی خواهیم کرد که در آنها بی‌هدفی را اجرا کنیم». هرچند بی‌هدفی شاید فعالیتی متعلق به آینده باشد، اما در عین حال، میراثی از یک سنت کهن یا حتی باستانی است: اعمال ظاهراً تصادفی در جوامع اصطلاحاً ابتدایی.

رویکرد سوررئالیستی از منظر جاه‌طلبی‌های بلندپروازانه و گستاخانه‌اش منحصر به فرد است. این رویکرد هدفی کمتر از غلبه بر تضادهای عینیت‌یافته‌ای که تجلیاتش دیری است از خلال فرهنگ، این نمایش سایه‌ها، قابل مشاهده است را تعقیب نمی‌کند: دوگانه‌ی ماده و روح، بیرونی و درونی، عقلانیت و ناعقلانیت، هشیاری و رویا، گذشته و آینده، مقدس و کفرآلود، هنر و طبیعت. زیرا آرزوی سوررئالیسم، نه تنها رسیدن به یک «هم‌نهاد»، بلکه آن فرآیندی است که در دیالکتیک هگلی، از آن با عنوان «رفع» (Aufhebung) یاد می‌شود: حفظ اضداد و برگزشتن از آنها برای دست یافتن به سطحی بالاتر.

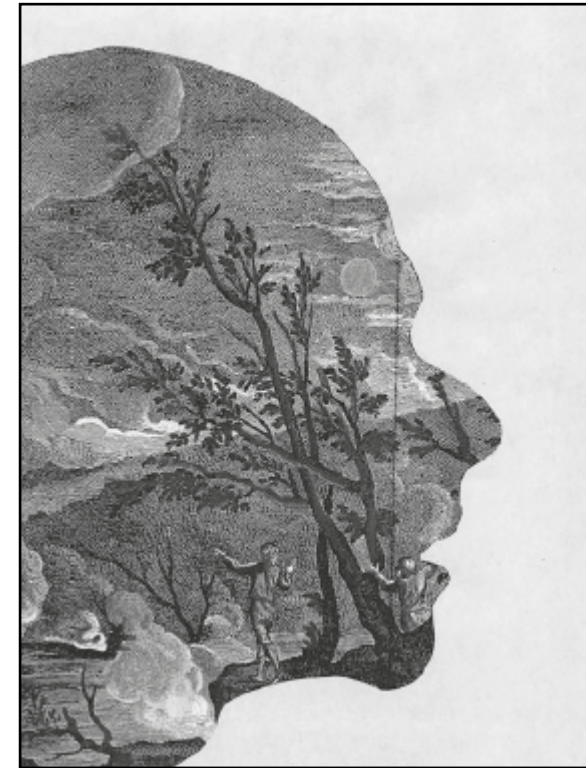
همان‌طور که آندره برتون بارها در متون متأخر خود از مانیفست دوم سوررئالیست نقل قول کرده است، دیالکتیک هگلی-مارکسیستی در قلب فلسفه‌ی سوررئالیسم قرار دارد. حتی در سال ۱۹۵۲ و در کتاب مصاحبه‌ها، او هیچ تردیدی در این مساله به خود راه نمی‌دهد: «در کنار روش هگل، تمام روش‌های دیگر بی‌معنی‌اند. به نظر من، جایی که دیالکتیک هگل پاسخ‌گو نباشد، هیچ اندیشه و حتی هیچ امید برای کشف حقیقت وجود ندارد».

فردیناند آلکیه به درستی در کتاب خود فلسفه‌ی سوررئالیسم تاکید می‌کند که تعارضی میان عقل تاریخی هگل و مطالبات اخلاقی والایی وجود دارد که الهام‌بخش سوررئالیست‌ها بوده است. اما او تمایزی را که پیش‌تر و در قرن نوزدهم، توسط هگلی‌های چپ و میان نظام فلسفی (محافظه‌کار) و روش‌شناسی (انقلابی) مولف پدیدارشناسی جان برقرار شده بود نادیده می‌گیرد. تلاش آلکیه برای جای‌گزین کردن هگل و مارکس با دکارت و کانت، و نشان دادن استعلا و متافیزیک به جای دیالکتیک، نکات اساسی فلسفه‌ی سوررئالیست را نادیده می‌گذارد. آلکیه خود در می‌یابد - و از این بابت متاسف می‌شود - که «برتون می‌کوشید تا بر ساختار هگلی تحلیل مارکس تاکید کند تا مارکس را به میانجی هگل تبیین کند و ارزش‌مند سازد». او هم‌چنین دریافت که نویسنده‌ی مانیفست سوررئالیسم همواره علیه استعلا و متافیزیک موضع گرفته است. اما او ترجیح می‌دهد محتوای آشکار اندیشه‌ی برتون را به واسطه‌ی تفسیری شدیداً دروغین از «روح» نوشته‌های او کنار بگذارد.



پروچین کاسترو - بدون عنوان

مقالاتی که اینجا و در مجموعه‌ی ستاره‌ی صبحگاه گردآوری شده‌اند، صرف‌نظر از رویکرد تاریخی یا معاصرشان، می‌کوشند تا استمرار روایی ایده‌ها، ارزش‌ها، افسانه‌ها و رویاهای سوررئالیست را روشن سازند. رشته‌ی سرخ و سیاهی که از میان آنها می‌گذرد پرسمان آتشین تغییر انقلابی است. از سال ۱۷۲۷، منجمین انقلاب را گردش یک تن‌واره حول محور خود تعریف کرده‌اند. سوررئالیست‌ها انقلاب را دقیقاً برعکس این تعریف می‌کنند. آنها انقلاب را خللی در گردش یک‌نواخت گردش فرهنگ غربی به دور خود می‌بینند تا برای یک‌بار و همیشه، به دور از این محور خود-ویران بگردد و امکان حرکتی دیگر را فرا چنگ آورد؛ حرکت آزادانه و هماهنگ یک تمدن مبتنی بر جاذبه‌ای شهوانی. آرمان شهری از انقلابات توان موسیقایی این جنبش را فراهم می‌کند.



میشل لوی - چشم انداز داخلی II

بیشتر این متون در نشریات سوررئالیست و عموماً در پراگ، مادرید و استکهلم به چاپ رسیده‌اند. با افزودن مقالاتی پیرامون چهره‌هایی که مستقیماً به جنبش سوررئالیسم تعلق ندارند - اما همانند گی دوپور بخشی از توان ویران‌گر خود را از آن گرفته‌اند - می‌کوشیم تا ارتباطاتی را پیشنهاد دهیم که می‌توانند «وابستگی انتخابی» میان سوررئالیسم و دیگر اشکال انتقادی ابراز عقیده در جهان معاصر ترسیم شوند. یکی از فصول

کتاب به امتداد سوررئالیسم پس از ۱۹۶۹ می‌پردازد؛ تاریخ تلاش برای انحلال این جنبش توسط اندک کسانی که زمانی خود از اعضای این جنبش بودند (مانند ژان شوستر، خوزه پی‌یر، ژرار لوگران و نظایر آنها). ونسان بونور، شاعر و مقاله‌نویسی که در سال ۱۹۹۶ درگذشت، استمرار ماجراجویی‌های سوررئالیستی را رهبری کرد. مبارزه‌ی سرسختانه‌ی او در برابر این انحلال، نه تنها در پاریس، که در تمام نقاط اروپا و جهان طنین یافت. امروزه، فعالیت‌های جمعی سوررئالیستی را می‌توان در پاریس، پراگ، شیکاگو، آتن، ساووپائولو، استکهلم، مادرید و لیدز یافت.

بیشتر مقالاتی که در اینجا منتشر شده است، با فلسفه‌ی سیاسی سوررئالیسم و ارتباط آن با اندیشه‌ی سیاسی سروکار دارد. تلازم سوررئالیسم با ماتریالیسم تاریخی، که توسط برتون در مانیفست دوم مورد تأیید قرار گرفت، نقشی حیاتی را در تاریخ این جنبش و به‌ویژه در قبال موضع سیاسی آن ایفا کرده است. ما نقاط عطف این فرآیند را می‌شناسیم: پیوستن به حزب کمونیست فرانسه در ۱۹۲۷؛ جدایی از کمونیسم استالینیستی در خلال کنفرانس دفاع فرهنگی در ۱۹۳۵؛ ملاقات برتون با تروتسکی در ۱۹۳۸؛ و تأسیس فدراسیون بین‌المللی هنر انقلابی مستقل (FIARI).

پس از آن، کشف دوباره‌ی فوریه و آرمان‌شهرگرایان در دوره‌ی پس از جنگ؛ تلاش برای پیوند دوباره با آنارشیت‌ها در بازه‌ی ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳؛ و سرانجام، مانیفست ۱۲۱ پیرامون حق استتکاف از خدمت در جنگ الجزایر در سال ۱۹۶۱ و حضور فعال در روی‌دادهای می ۶۸ در خلال این سال‌ها، گروه سوررئالیست‌ها هم از تأیید «جهان غرب» - یا نیروهای امپریالیست - و هم از تأیید آنچه اردوگاه سوسیالیست نامیده می‌شد - اقتدارگرایی استالینیستی - سر باز زدند. این امر درباره‌ی اکثریت روشنفکران «متعهد سیاسی» صدق نمی‌کند. اگر متفکران مارکسیست بسیاری که در این کتاب از آنان یاد کرده‌ایم - مانند پی‌یر نویل، خوزه کارلوس ماریاته‌گی، والتر بنیامین و گی دوپور - مسحور سوررئالیسم بوده‌اند، از آن روست که اینان دریافتند این جنبش متعالی‌ترین بیان از رومانتیسیسم انقلابی را در قرن بیستم باز نموده است. آنچه سوررئالیسم با آثار اولیه‌ی فریدریش شلگل و نوالیس، و نیز با ویکتور هوگو و پتروس بول، متیو لویس و چارلز ماتورین، ویلیام بلیک و ساوئل تیلور کولریج به اشتراک می‌گذارد، تلاش شدید و گاه نومیدانه برای باز-افسون - افکنی بر جهان است. نیازی به ذکر نیست که این کار را، نه چون دیگر رومانتیک‌ها به میانجی دین، بلکه با ابزار شعر انجام داده‌اند. برای سوررئالیست‌ها، این کنش از تغییر و تبدیل انقلابی جهان جدایی‌ناپذیر است.

پی‌یر نویل این ویژگی را دارد که از بنیان‌گذاران سوررئالیسم بوده و چندسال بعد، از بنیان‌گذاران «اپوزیسیون چپ» (تروتسکیست). هر چند دورانی که او در جنبش سوررئالیست گذراند نسبتاً کوتاه بود (از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹)، اما به هر روی نقشی اساسی را در گرایش برتون و دوستانش به مارکسیسم و تعهد سیاسی ایفا کرد. برای پی‌یر نویل، همان‌طور که برای والتر بنیامین، اصلی‌ترین نقطه‌ی تلاقی و بنیادین‌ترین نقطه‌ی هم‌پوشانی سوررئالیسم و کمونیسم، بدبینی انقلابی بود.

ناگفته بس روشن است که چنین بدبینی به معنای تسلیم در برابر شوربختی نیست؛ این بدبینی به معنای سر باز زدن از توسل به «فرگشت طبیعی تاریخ» یا آمادگی برای جنگیدن با جریان بدون قطعیت پیروزی است. این انقلابیون انگیزه‌ی خود را نه از ایمانی غایت‌شناختی به یک پیروزی سریع و حتمی، که از باوری عمیق به این حقیقت می‌گیرند که زیستن به عنوان انسانی که لایق نام انسان باشد، بدون جنگیدنی سرسختانه و اراده‌ای تزلزل‌ناپذیر در برابر نظم مستقر، امکان‌پذیر نخواهد بود.

ایده‌های مشابهی را می‌توان در کتاب پاریس مالخولیایی، نوشته‌ی دانیل بن‌سعید نیز یافت: تهدد سیاسی رادیکالی که نه بر اساس شکلی از «قطعیت علمی» ترقی‌خواه، که بر قماری عقلانی بر سر آینده مبتنی شده است. روشن‌بینی بحث بن‌سعید تکان‌دهنده است. او می‌نویسد انقلابیونی چون بلانکی، بنیامین، تروتسکی،

یا گه‌وآرا، دریافت روشنی از مخاطرات موجود داشتند، از احتمال تکرار فاجعه. برای یک انقلابی سودا زده، هیچ چیز بیگانه‌تر از اعتقادی فلج‌کننده به پیشرفتی ناگزیر و آینده‌ای تضمین‌شده نیست. هرچند بدبین، اما اینان از تسلیم‌شدن امتناع می‌کنند. آرمان شهر آنان مبنای مقاومت در برابر فاجعه‌ای ناگزیر است.



آنی بونن - مزارع قهوه: مثلث‌ها

اگرچه مارکسیسم - به‌ویژه در دو دهه‌ی آغازین جنبش - جنبه‌ی غالب راهبرد سیاسی سوررئالیسم بود، اما به طور قطع تنها جنبه‌ی آن نبوده است. از زمان پیدایش این جنبش، حساسیت آنارشیستی و آزادی‌خواهانه‌ی در ریشه‌های اندیشه‌ی سیاسی سوررئالیسم جریان داشته است. این حساسیت، همان‌گونه که من در یکی از مقالات این کتاب نشان داده‌ام، در مورد برتون مشهود و مستند است؛ اما در خصوص اکثر سوررئالیست‌های دیگر نیز صدق می‌کند.

بن‌زامن پره از کسانی است که آثارشان با چنین نور دوگانه‌ای، سرخ و سیاه، تاللو می‌یابد. بی‌شک از میان تمام سوررئالیست‌ها، او متعهدترین فرد به عمل سیاسی در جنبش‌های کارگری و مارکسیستی است؛ ابتدا در قامت یک مارکسیست، سپس (در سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰) به عنوان یک تروتسکیست، و سرانجام، در دوران پس از جنگ، به عنوان یک مارکسیست انقلابی مستقل. به هر روی، زمانی که او در جنگ داخلی اسپانیا مشغول به نبرد شد، ترجیح داد تا برای مبارزه با فاشیسم، به ستون آنارشیستی بوئنوتورا دوروتی بپیوندد.




این نور دوگانه را می‌توان در نوشته‌های سیاسی و تاریخی او نیز دید. نمونه‌ای جالب از این نگرش را می‌توان در مقاله‌ی درخشان او در ۱۹۵۵-۱۹۵۶ و پیرامون پالمارش، اجتماعی از بردگان مهاجر «موقه‌وه‌ای» در شمال شرقی برزیل یافت. در طول قرن هفدهم، این اجتماع ارتش‌های هلند و پرتغال را که می‌کوشیدند پادگان‌های نیروهای انقلابی آنان را سرنگون سازند، درهم شکستند. «جمهوری سیاهان پالمارش» تا ۱۶۹۵

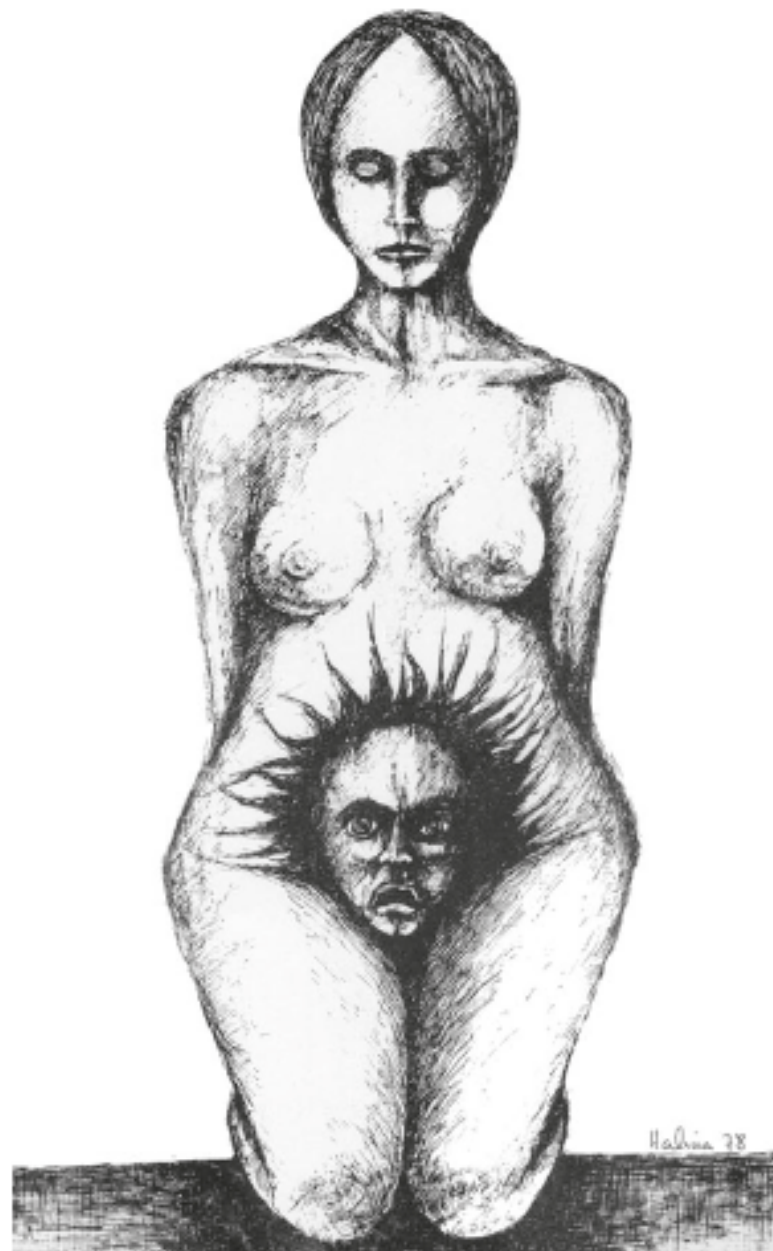
و مرگ یکی از آخرین مدافعان و آخرین فرمانده‌اش زومی شکست نخورد.

تفسیر پره از این روی‌داد، بدون شک مارکسیستی است، اما مارکسیسم او با حساسیت آزادی‌خواهانه‌اش کنار زده می‌شود که به مقاله‌ی کوتاه او جایگاه و اصلاتی تکان‌دهنده می‌دهد. پره بر این باور است که خواست آزادی ضروری‌ترین خواست بشر است، زیرا آزادی اکسیژن روح و قلب است و بدون آزادی، آنها می‌پژمند یا می‌میرند. پره با بازتفسیر اصل کلاسیک مارکسیستی - نبرد طبقاتی به مثابه‌ی جنگ استثمارشدگان و استثمارکنندگان‌شان - از منظری آنارشیستی، نگارش تاریخ بشر را اصالتاً دربرگیرنده‌ی شرح مبارزه‌ی سرکوب‌شدگان در راه اکتساب آزادی‌شان می‌داند. مقاله‌ی او یک نقشه‌ی راه است؛ چارچوبی برای انسان‌شناسی آزادی.

همین نگره‌ی آزادی‌خواهانه او را وامی‌دارد تا با دقت بیشتری وجوه «آنارشیک» و ضد-اقتدارگرایانه‌ی این اجتماع خود-رها ساخته را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهد. نخستین دوره‌ی کیلومبو - واژه‌ای برزیلی که برای نامیدن اجتماعات بردگان مهاجر - در پالمارش با «امحاء قیود»، «آزادی تام» و هم‌چنین «سخت‌و برادرانه» شناخته می‌شد که در پرتو شناخت دشمنی مشترک به وجود آمده بود. بردگان مهاجر در شرایط طبیعی، که با فقدان هر شکلی از اقتدار و شکلی ابتدایی از اتحاد تعریف می‌شود، زندگی می‌کردند. نحوه‌ی زندگی در کمون پالمارش «در شرایطی بود که با هر شکلی از حکومت که متضمن صور معمول اقتدار باشد ناسازگار بود»، به گونه‌ای که تقسیم برابر منابع، مشارکت همگان در هر واحد کالا، مجال شکل گرفتن طبقه‌بندی اجتماعی بزرگ‌تری را نمی‌داد. با تکیه بر فرمول قدیمی آرمان‌شهری سن‌سیمونی (نقل‌شده توسط مارکس)، پره چنین می‌گوید که قوانین داخلی پالمارش، بیشتر متوجه مدیریت توزیع کالاها بودند تا حکومت بر افراد.

مجموعه‌ی آثار پره، هم‌چون آثار برتون - و نیز نوشته‌های بسیاری از دیگر اعضای جنبش و بدون توجه گراف به بیانیه‌ها و جزوه‌های مشترک‌شان - نشان می‌دهد که در معنای صرفاً سیاسی، سوررئالیسم موفق شد تا با فرآیندی هم‌چون یک کیمیاگری مخفیانه، شورش و انقلاب، کمونیسم و آزادی، آرمان‌شهر و دیالکتیک، و کنش و رویا را در یک طلسم گرد هم آورد. به مدد سوررئالیسم، بلانکی و بودلر، مارکس و رمبو، فوریه و هگل، فلورا تریستان و ویلیام بلیک، لئون تروتسکی و زیگموند فروید، بوئنوتورا دوروتی و راهبه‌ی پرتغالی، همگی در مسیری مشترک همراه شدند. سفری که تازه آغاز شده است. سفری طولانی و دشوار، اما با هدایت ارزشمند سوررئالیسم که مانند یک اسطرلاب، مسافران را قادر می‌سازد تا با مسیر خود را با نور ستارگان تعیین کنند.

 logical.revoltsgmail.com
 twitter.com/LogicalRevolts
 www.facebook.com/logicalrevolts



مالينا - آموزش کاتولیک



شورش‌هلی منطقی
<http://www.logical-revolts.org>

